

تحول پارادایمی در مفهوم امنیت زیست‌محیطی

سید عبدالعلی قوام^۱، سیده معصومه مصطفوی^۲

چکیده

امنیت زیست‌محیطی در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم در نظریات روابط بین‌الملل و از سوی دولت‌ها مورد توجه جدی‌تر قرار گرفت. در دهه‌های متمادی تحت عنوان بحران مدرنیته و تأثیرات آن بر امنیت محیط‌زیست، معاهدات بین‌المللی پیرامون این مساله بین‌المللی مطرح شد. علاوه بر این در نظریات روابط بین‌الملل نیز بطور جدی مساله امنیت زیست‌محیطی مورد توجه قرار گرفت. در همین راستا، در مقاله حاضر در پی پاسخگویی به این پرسش اساسی هستیم «مهمترین محورها و موضوعات مطرح شده، در نظریه‌های روابط بین‌الملل نسبت به تحول پارادایمی امنیت زیست‌محیطی چه بوده‌اند و در آنها چه مسائلی طرح شده است؟» در این زمینه، در سال‌های بعد از ۱۹۹۱ یعنی پس از جنگ سرد مسائلی همچون گرمایش زمین، تخریب فضاها، سبز و تأثیر مخرب مدرنیته در ابتدا از سوی نظریه‌پردازان اجتماعی مورد نقد و بررسی قرار گرفت و سپس نظریات مطرح روابط بین‌الملل همچون رئالیسم و لیبرالیسم توجه خاصی به این موضوع داشتند. رئالیست‌ها اساساً مساله امنیت زیست‌محیطی را در قالب توجه به مقوله حفظ امنیت جهانی نگاه می‌کنند و برخلاف آنها لیبرال‌ها بر همکاری دسته‌جمعی برای حفظ نظم بین‌الملل، امنیت زیست‌محیطی را لحاظ می‌کنند، نه همچون یک مسئله امنیتی.

واژگان کلیدی: امنیت زیست‌محیطی، تحول پارادایمی، رئالیسم، لیبرالیسم، تغییرات اقلیم

^۱ استاد، عضو هیات علمی دانشگاه شهید بهشتی

^۲ کارشناسی‌ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران Sweet.masoomeh@yahoo.com

مقدمه

امروزه مسائل زیست‌محیطی سرچشمه بسیاری از تهدیدات مطرح علیه حیات جامعه انسانی به شمار می‌آیند و علیرغم برداشت‌های تساهل‌گرا نسبت به این قضیه، ربط وثیقی مابین امنیت و محیط‌زیست وجود دارد. شاید یکی از محسوس‌ترین اثرات محیط‌زیست بر امنیت کشورها را بتوان در تبعات حوادث و بلایای طبیعی همانند سیل، زلزله، خشکسالی و ... مشاهده نمود. با این وجود می‌بایست توجه داشت که مسائل امنیت محیط‌زیست یکباره به مساله‌ای جدی در نظریات روابط بین‌الملل تبدیل نشده‌اند، بلکه روندی از تحولات عینی و نظری در مطرح شدن این موضوع تاثیرگذار بوده است. دورشدن از باورهای ابتدایی خوش‌بینانه به مدرنیته و تاثیر مثبت آن بر حیات بشری زمینه‌ساز تحولاتی هستند که امروزه از آن بعنوان دغدغه مسائل امنیت محیط‌زیستی یاد می‌شود.

در واقع، آنچنان که مورای بوکچین می‌گوید، آن «روشنی» امروز جایش را به ابهام داده است. این اطمینان که فناوری و علم شرایط انسان را بهبود می‌بخشند، با تکثیر ناگهانی سلاح‌های هسته‌ای، گرسنگی گسترده در جهان سوم و فقر در جهان اول به سخره گرفته شده است. نه فقط در کشورهای آشکارا استبدادی که در «دموکراسی»های خودمان هم، با مرکزیت یافتن در حال رشد دولت‌ها در همه‌جا و بی‌قدرت شدن مردم توسط بوروکراسی، نیروی پلیس و تکنیک‌های ماهرانه تجسس، این اعتقاد پرشور که آزادی (liberty) بر استبداد پیروز می‌شود، دروغ از آب درآمده است. امید به ساختن «جهانی واحد»، اجتماعی پهناور از گروه‌های مختلف نژادی که منابع‌شان را به اشتراک می‌گذارند تا زندگی در همه‌جا بهبود یابد، با موج بلندی از ملت‌پرستی، نژادپرستی و ناحیه‌گرایی فاقد احساساتی که نسبت به اوضاع سخت میلیون‌ها نفر بی‌تفاوت است، به لرزه افتاده است (بوکچین، ۱۳۹۵). بوکچین خاطرنشان می‌سازد، به این ترتیب، ابهام درباره سرنوشت، معنا و غایت‌مان، پرسش به نسبت موحشی را پیش می‌کشد: آیا خود جامعه بطور کلی آفت و لعنتی برای زندگی نیست؟ آیا ما به خاطر این پدیده جدید که اسمش را «تمدن» گذاشته‌ایم و به نظر می‌رسد در آستانه نابود کردن دنیای طبیعی - این محصول میلیون‌ها سال فرگشت ارگانیسم - شرایط بهتری داریم؟

واقعیت آن است تحولات جهانی بعد از جنگ جهانی دوم و حتی دهه‌های قبل‌تر، امیدهای جامعه بشری را برای ایجاد جامعه‌ای ایده‌آل کم‌رنگ‌تر کرد. بخش عمده‌ای از طرح این مساله در گرو مباحث محیط‌زیستی و تخریب طبیعت به نام تمدن و پیشرفت بود. در همین زمینه شاهد بوده‌ایم که نظریات محیط‌زیستی در سطحی کلان در روابط بین‌الملل مطرح شدند که می‌توان از آنها بعنوان تحول پارادایمی یاد کرد.

در همین راستا، پرسش اساسی که در مقاله حاضر در پی پاسخگویی به این است که «مهمترین محورها و موضوعات مطرح شده، در نظریه‌های روابط بین‌الملل نسبت به تحول پارادایمی امنیت زیست‌محیطی چه بوده‌اند و در آنها چه مسائلی مطرح شده است؟» در پرداختن به این پرسش اساسی ضروری است در ابتدا

خاستگاه طرح مسائل امنیت زیست‌محیطی را در قرن جدید مورد بحث قرار دهیم و سپس روندی از تحولات نظری و سیاسی توجه به مسئله امنیت زیست‌محیطی را طی دهه‌های بعد از جنگ جهانی دوم تا سال‌های بعد از ۲۰۰۰ مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

پیشینه طرح ابتدایی مساله امنیت زیست‌محیطی

تاکنون از واژه امنیت تعاریف و تفاسیر مختلفی به عمل آمده است و پژوهشگران متناسب با آموخته‌ها، علایق و پارادایم حاکم، ابعاد و سویه‌های مختلفی از آن را مهمتر دانسته و از همان دریچه به تحلیل مفهوم یاد شده پرداخته‌اند. زیست‌کره در جایگاه سرای سکونت و پویای حیات در برابر تهدیدات روزافزون ناشی از مقوله فراگیری اندیشه‌های توسعه محور در قالب بهره‌کشی لجام‌گسیخته از طبیعت محدود به شدت دچار فرسایبی شده بگونه‌ای که تداوم وضعیت کنونی بنیادهای زیستی و حیات را به پریشانی و گاه نابودی کشانده است. بیم نابودی بنیادهای زیستی تاکنون زمینه‌ساز تشکیل چندین موافقت‌نامه و همایش بین‌المللی (پروتکل مونترال ۱۹۸۷، اجلاس زمین ۱۹۹۲، کنفرانس کیوتو ۱۹۹۷، کنفرانس ژوهانسبورگ ۲۰۰۲، کنفرانس بین‌المللی اقلیمی ۲۰۰۹) شده که خود گویای جایگاه محیط‌زیست در نزد افکار عمومی و فرهیختگان حوزه امنیت است حوزه‌ای که دست‌کم از فروپاشی شوروی پژوهش‌های بسیاری به خود^۹ معطوف داشته است. تضادها و کشمکش‌های ناشی از کمیابی و کمبود منابع طبیعی، فرسایبی و آلودگی- محیطی زمینه تقویت ادبیات امنیت زیست‌محیطی را فراهم کرده است. بر همین اساس، برای شناخت اثرات دقیق پویای انسان‌ها که گرمایش کره و تغییر اقلیم مناطق از نتایج آن بوده و پیامدهای امنیت انسانی آنکه در قالب کشمکش‌ها و تضادها نمود یافته زمینه را برای مطالعه ابعاد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، تضادهای یاد شده فراهم کرده است که از آن جمله می‌توان به امنیت‌زیست‌محیطی، ژئوپلیتیک انتقادی در قالب امنیت زیست‌محیطی، امنیت‌انسانی و ... اشاره کرد (کاوایی‌راد(الف)، ۱۳۹۰: ۸۱).

امنیت زیست‌محیطی، مفهوم بسیار اختلاف‌برانگیزی است که معمولاً به یکی از پنج حوزه ذیل مربوط می‌شود:

- ۱- محیط‌زیست بعنوان یک دلیل و یا هدف درگیری؛
- ۲- استفاده از محیط‌زیست بعنوان ابزار جنگ؛
- ۳- تخریب محیط‌زیست در اثر عملیات نظامی؛
- ۴- تأثیر غیرمستقیم تخریب محیط‌زیست بر امنیت از طریق موضوعات جنگ و توسعه؛

۵- تخریب و حمایت از محیط‌زیست، متمایز از آثار سیاسی و امنیتی، یا حتی گاهی اوقات، هر پیامد انسان‌شناختی دیگر (هورسمن، ۱۳۸۰: ۸۴).

در مجموع، امنیت زیست‌محیطی حوزه نوینی از مطالعات امنیتی است که تضاد و کشمکش‌های ناشی از کمبود منابع طبیعی، فروسایی و آلودگی محیطی، پیامدهای امنیتی آن بر پایداری زیست‌انسان‌ها زمینه تقویت ادبیات آن را فراهم کرده است. در واقع نظریه‌پردازان جدید امنیت بر این اعتقادند که موضوعاتی همانند گرم شدن کره زمین، فرسایش لایه ازن و سایر مسائل زیست‌محیطی در زمره تهدیدات آینده بشریت محسوب شده و کشورها را با تهدیدات مشترک جدیدی روبرو ساخته است. تعیین هرگونه روند امنیت‌ساز براساس نشانه‌های تهدید شکل می‌گیرد. اگر نیروها یا عناصر تهدید کننده تغییر یابد، در آن شرایط روندهای جدیدی برای مقابله با تهدید ایجاد می‌شود. اولین نشانه تهدید امنیت زیست‌محیطی را می‌توان در محدودیت‌های استفاده از منابع دانست (لطفی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۲۴).

مدرنیته و بحران محیط‌زیست

بسیاری از متفکران علم اجتماعی، مدرنیسم را دورانی تاریخی می‌دانند که پس از رنسانس فرهنگی در اروپای پس از قرون میانی آغاز شد بعضی نیز نقطه آغازین دوران مدرن را انقلاب صنعتی می‌دانند و بعضی دیگر نظام تولید سرمایه‌گذاری و بازار آزاد را شروع دوران مدرن تلقی می‌کنند به هر حال ویژگی‌های برجسته این دوران عبارتند از رشد شهرنشینی، گسترش و توسعه علوم جدید، پدید آمدن نهادهای جدید اجتماعی، سیاسی، آموزشی و از میان رفتن تدریجی نظام‌های سنتی، جدایی مذهب از نهادهای سیاسی؛ حضور مردم در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی؛ جا افتادن حقوق فردی یکسان برای همگان و بطور کلی شاید بتوان گفت که مدرنیسم ویژگی یک دوران تاریخی است که کم و بیش از قرن ۱۶ میلادی در اروپا آغاز و تا عصر ما ادامه یافته است. در این دوران چهره زندگی بشر در اروپا آغاز و تا عصر ما ادامه یافته است (حقیقی، ۱۳۷۹: ۱۳). در همین ارتباط، موسسه جهان طبیعت محاسبه کرده است که رفتار مصرفی عمده بوسیله بشر در حدود پنج درصد در سال در حال رشد است و این روند منجر به کاهش یک سوم در منابع زیست‌محیطی جهان از دهه ۱۹۷۰ شده است. این فرایند بطور حتم رفاه و سلامت انسان را تحت تاثیر قرار می‌دهد زیرا این برخلاف قانون خلقت بوده و نمی‌شود انسان‌ها را بر مبنای شهوت و امیال افراطی آنها تربیت نمود. بطور کلی فرهنگ انسانی، روابط اکولوژیکی، جغرافیا و سیاست‌ها، بر چشم‌انداز و وضعیت بهداشتی و رفاه مردم تاثیر می‌گذارد، لذا نمی‌توان مشکلات را به ستم ارثی نسبت داد. افراد زیادی در جهان بطور غیرمنتظره و ناگهانی در نتیجه برخوردهای مسلح، نبرد داخلی، نقض گسترده حقوق بشر، بلایای طبیعی و انسان ساخت مجبور به ترک خانه‌های خود شده‌اند. جنگ‌های آب، دسترسی به انرژی، مهاجرت‌های محیط‌زیستی و برخوردهای داخلی

در مقوله امنیت محیط‌زیستی می‌گنجد. از طریق این مفهوم تاثیر تهدیدات محیط‌زیستی بر رفاه انسانی، بقای انسانی، بهره‌وری و امنیت انسانی مشخص می‌شود. آمارها نشان می‌دهد که تهدیدات و تغییرات محیط‌زیستی در طول دهه ۱۹۹۰ حدود ۲۵ میلیون نفر را آواره کرده است و ۲۰۰ میلیون نفر سرانجام در خطر جابجایی قرار می‌گیرند. آمار دیگری نشان می‌دهد که تاثیر مخرب آب و هوا موجب آواره‌گی و جابجایی یک میلیارد نفر تا سال ۲۰۵۰ می‌شود. آوارگان محیط‌زیستی در نتیجه این تغییرات وارد تجارت مواد مخدر، جرائم سازمان یافته، قاچاق انسان، مهاجرت غیرقانونی، رادیکالیزه کردن گروه‌بندی‌های قومی، شتاب‌بخشی به برخوردهای درون این کشورها می‌شوند. با جهانی شدن، این تهدیدات شتاب می‌گیرند.

از این‌رو، می‌توان اظهار داشت که بحران محیط‌زیست، برآیند تحولات مدرنیته، انقلاب صنعتی و تقویت و گسترش اندیشه‌های سوداگرایانه بوده، بگونه‌ای که طی این مدت، شیوه بهره‌برداری انسان از محیط متناسب با نگرش توسعه‌گرا، نیازهای فزاینده و ابزارهای پیشرفته از منابع محدود تغییر کرده که نتیجه آنها، آلودگی و آشفتگی تعادل محیط‌زیست بوده است. برآیند این کنش‌ها، دگرگونی‌های گسترده در اوضاع طبیعی زیست کره است که شاخص‌ترین آنها گرمایش کروی است در حال حاضر، در سطح جهان تغییراتی در ترکیب شیمیایی جو، تنوع ژنتیک گونه‌های ساکن در کره زمین، و چرخه مواد شیمیایی حیاتی در اقیانوس‌ها، جو، زیست‌کره در حال وقوع است که هم از نظر ابعاد و هم از نظر آهنگ، سابقه‌ای برای آن نمی‌توان یافت ۱۱ (کاویانی‌راد(ب)، ۱۳۹۰: ۱۲۴). همچنین یکی از روش‌های واکنش نشان دادن به شرایطی که امنیت زیست-محیطی رو به افول است، مهاجرت کسانی است که معیشت‌شان متأثر از تغییرات اقلیم نابود شده است (همان، ۱۲۵).

تحول امنیت زیست‌محیطی در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم

در این مبحث، سیر معطوف شدن توجهات به مفهوم امنیت زیست‌محیطی طی سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم مورد بحث و تفسیر قرار می‌گیرد. در واقع، آنچنانکه روند تحولات بعد از جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد طی چند دهه همواره توجهات به شکلی جدی‌تر به امنیت زیست‌محیطی معطوف شده و سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی توجه خاصی را به این مفهوم معطوف کرده‌اند.

۱- امنیت زیست‌محیطی پس از جنگ جهانی دوم

جنگ پیامدهای مصیبت‌باری دارد. یکی از این پیامدها تخریب محیط‌زیست است که در طول تاریخ با وقوع هر جنگی تکرار شده. امروزه با پیشرفت تکنولوژی نظامی و استفاده از بمب‌های شیمیایی و سلاح‌های متنوع جنگی آثار تخریبی زیست‌محیطی جنگ بیشتر شده است. تخریب زیستگاه‌ها، از بین رفتن تنوع زیستی،

کاهش کیفیت هوا، آلوده شدن خاک و آب از آثار مخرب و ویران‌گر جنگ‌های مدرن است. ماشین‌آلات و مواد منفجره سطح بی‌سابقه‌ای از جنگل‌زدایی و تخریب زیستگاه‌ها را به وجود آورده و اختلال جدی را در اکوسیستم طبیعی از جمله فرسایش خاک، آلودگی آب و تولید مواد غذایی بی‌کیفیت رقم زده است. از بین رفتن بیش از ۲ میلیون هکتار زمین در ویتنام نمونه بارز بکارگیری بمب و سلاح است که بعنوان یکی از مهمترین فجایع زیست‌محیطی شناخته می‌شود. اکنون مرمت و بازسازی آن گویا به رویایی دست‌نیافتنی تبدیل شده است. نسل‌کشی رواندا از سال ۱۹۹۴ میلادی نمونه‌ای دیگر از تهدید تنوع‌زیستی بخاطر جنگ است تا جائیکه قتل‌عام گوریل‌های کوهستانی، جمعیت اینگونه‌ها را بشدت در معرض خطر انقراض قرار داد. سازمان ملل هر ساله ۶ نوامبر را روز بین‌المللی جلوگیری از بهره‌برداری از محیط‌زیست در جنگ و درگیری‌های مسلحانه اعلام کرده است. هدف این نام‌گذاری، آموزش مردم در مورد اثرات مخرب جنگ و درگیری‌های مسلحانه بر محیط‌زیست است. برنامه محیط‌زیست سازمان ملل (UNEP) نشان داده در ۶۰ سال گذشته حداقل ۴۰ درصد از تمام درگیری‌های داخلی با بهره‌برداری از منابع طبیعی در ارتباط بوده و این نوع درگیری‌ها به محیط‌زیست طبیعی آسیب می‌زند. اثرات فاجعه جنگ بر انسان پس از جنگ جهانی اول و دوم اثرات فاجعه باری بر زندگی انسان‌ها داشته است. مرگ، جراحت، مهاجرت و سوء‌تغذیه از جمله آثار جنگ بر زندگی انسان‌هاست اما آنچه جنگ بر محیط‌زیست ما تأثیر می‌گذارد فاجعه‌ای نگران‌کننده و بس خطرناک و جبران‌نشدنی است.

۱۲

مجموع این عوامل منجر به طرح مباحث اکولوژیسم در مکاتب و ایدئولوژی‌های سیاسی و فلسفی قرن بیستم بطور جدی گردید. نگرش‌های اکولوژیسم طیف وسیعی از ایدئولوژی‌های گوناگون چون سوسیالیسم، آنارشیسم، فاشیسم و لیبرالیسم را در بر می‌گیرد. اکولوژیسم اندیشه‌ای است که در قبال پیش‌داوری تسلط انسان بر طبیعت یکسره به مقابله می‌پردازد. مسأله هزینه‌های رفاه و رشد جمعیت و تخریب طبیعت حاصل از توسعه و رشد صنعت یکی از دغدغه‌های اصلی اکولوژیست‌ها به شمار می‌رود (درخشه، ۱۳۸۴: ۱۶۶). بطور کلی، روندهای امنیت‌ساز در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، تحت‌تأثیر اندیشه‌های واقع‌گرایی قرار گرفت. این امر واکنشی نسبت به رویکردهای ایده‌آلیستی و نهادگرا محسوب می‌شد. بطور کلی چنین نشانه‌هایی، با واقعیت‌های سیاست بین‌الملل بر ضرورت اجرایی‌سازی «نهادگرایی امنیتی» هماهنگی داشت دموکراسی، تفاهم بین بازیگران تأثیرگذار در نظام بین‌الملل، داوری، تعیین حق سرنوشت ملی و خلع سلاح واحدهای سیاسی تأکید داشتند. در حقیقت تا سال‌های پس از جنگ جهانی دوم دولت‌ها نگران ارزش ذاتی محیط‌زیست نبوده و دغدغه‌های انتفاعی خود از محیط‌زیست را داشتند که این دغدغه‌ها را در قالب معاهدات اغلب دوجانبه رفع می‌نمودند. اما با پایان یافتن جنگ جهانی دوم و مشاهده اشتراک منافع در مقابله با تهدیدات و مخاطرات زیست‌محیطی در نظریات جدید امنیت از یکسو و همچنین بوجود آمدن فضای همکاری‌های بیشتر بین‌المللی

با تدوین منشور ملل متحد و تشکیل دیگر سازمان‌های بین‌المللی مرتبط با آن از سوی دیگر، زمینه برای همکاری‌های بیشتر بین‌المللی برای حفاظت از محیط‌زیست به صورت شناخت تهدیدات زیست‌محیطی و یافتن راه‌های مقابله با آنها در قالب معاهدات و کنوانسیون‌های بین‌المللی فراهم گردید (مصلی‌نژاد(الف)، ۱۳۸۷: ۲۳).

۲- امنیت زیست‌محیطی در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در عرصه بین‌المللی

غالب حقوق‌دانان پیدایش قانون محیط‌زیست را به دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ میلادی نسبت می‌دهند. اگرچه تدوین این قوانین، نخست با هدف زیست‌محیطی نبوده و فقط به منظور حفظ حریم خصوصی بوده است تا افراد از حقوق‌شان محروم نشوند. بدین ترتیب این قوانین محصول اتفاقاتی است که نخست در عرصه بین‌المللی رخ می‌دهد یعنی در دهه ۶۰ میلادی آسیب‌های جدی که به محیط‌زیست وارد شد و حوادث عظیم زیست‌محیطی که در آن سال‌ها رخ داد بتدریج دولت‌ها را در این حوزه نگران کرد. یعنی دغدغه بین‌المللی نسبت به حفاظت از محیط‌زیست زمین پدیدار شد (www.ion.ir).

همچنین می‌توان جنبش‌های اجتماعی را بعنوان یکی دیگر از عوامل مهم تغییر و دگرگونی اجتماعی و واکنشی در برابر بحران‌ها و نابسامانی‌ها به‌شمار آورد. در واقع جنبش‌های اجتماعی نمایانگر ناامیدی مردم از جریان‌های سیاسی هستند که نتوانسته‌اند خواسته‌ها و انتظارات و نیازهای آنها را برآورده سازند بنابراین علت اصلی بروز و ظهور جنبش‌های اجتماعی وجود نقص و نارسایی در نظام اجتماعی حاکم و برآورد ساختن نیازهای گروه‌های مختلف جامعه و یا مقاومت در برابر مطالبات آنان است. جنبش اجتماعی در معنای عام آن عموماً به عمل جمع کثیری از مردم اشاره دارد که هدف‌شان ایجاد دگرگونی اجتماعی یا تغییر بخشی از سیمای آن است. دغدغه‌ها و خواسته‌های جنبش می‌۱۹۶۸ از جنبش آرمان‌های عصر روشنگری بود احزاب، انجمن‌ها بسیاری فعال بودند اما خواسته معترضان آن بود که این نهادها بتوانند نقش و مشارکت فعال‌تری در تصمیم‌گیری‌ها ایفا کنند به تعبیر فوکو آنجا که قدرت هست مقاومت نیز سر برمی‌دارد زیرا وجود قدرت موکول است به حضور مجموعه‌ای از نقاط مقاومت و بطور مشخص این جنبش‌ها با ابزارها و رسانه‌های جمعی دهه ۶۰ تلاش کردند تا افکار عمومی جامعه جهانی به خصوص اروپا را نسبت به مسائل مهمی چون حقوق زنان (جنبش فمینیستی) و محیط‌زیست حساس نمایند (پورهاشمی و دیگران، ۱۳۹۱: ۳۹).

بسیاری از فعالان محیط‌زیستی بطور موثری روش‌های آنارشیست‌های سنتی فرانسوی را به اجرا درآوردند یعنی اقدام به کنش تمثیلی کرده‌اند که ذهن‌ها را متوجه به خود کرده که این شیوه خود بحث برانگیز است. مشارکت مردمی، نقش گروه‌های غیردولتی و افکار عمومی بین‌المللی از پایه‌های مهم حقوق محیط‌زیست است، هدف از بیانیه استکهلم نیز درخواست اجرای قوانین و به عبارت دیگر دادن پیشنهادهاى تازه برای

نگهداری از انسان و محیط‌زیست است، در دهه ۶۰ با انعکاس اخبار تخریب محیط‌زیست برای نخستین بار در رسانه‌ها افکار عمومی هم به آن واکنش مثبت نشان داده و جنبش‌های محیط‌زیستی شکل گرفتند (همان، ۴۲). درست به همین خاطر به کوشش سازمان ملل متحد یک کنفرانس بزرگ سال ۱۹۷۲ در شهر استکهلم سوئد برگزار شد که منتهی به تصویب یک اعلامیه تحت عنوان محیط‌زیست بشر شد. همچنین، کنفرانس سازمان ملل در زمینه محیط‌زیست انسانی که در سال ۱۹۷۲ در شهر استکهلم برگزار شد اولین کنفرانس عمده در زمینه مسائل بین‌المللی محیط‌زیست بود کنفرانس استکهلم توجه جهانیان را به خود معطوف ساخت.

۳- امنیت زیست‌محیطی در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در عرصه بین‌الملل

مسئله محیط‌زیست و لزوم مقابله با تغییرات اقلیمی برهم زنده چرخه طبیعی اکوسیستم و آثار مخرب آن بطور جدی با آغاز دهه ۸۰ میلادی از سوی مجامع بین‌المللی، دولت‌ها و جنبش‌های اجتماعی مورد توجه قرار گرفت. جهان در دهه ۸۰ میلادی شاهد شکل‌گیری جنبش‌های جدید اجتماعی در غرب و به تبع آن در دیگر نقاط جهان بود. برخی از مهمترین این جنبش‌ها عبارتند از جنبش فمینیسم، محیط‌زیست‌گرایان (جنبش‌های سبز) و جنبش همجنس‌گرایان. کاربرد نام جدید برای این جنبش‌ها به دلیل تفاوت در ساختار، اهداف و روش فعالیت این جنبش‌ها با جنبش‌های اجتماعی کلاسیک بود. در واقع با تشدید دامنه نفوذ و فعالیت این جنبش‌ها در جامعه ما شاهد پررنگ شدن مطالبات محیط‌زیستی در سطح جهان و به تبع آن بیشتر شدن تلاش‌ها برای مقابله با تهدیدات و چالش‌های پیش‌روی آن در سطوح محلی، ملی و بین‌المللی بودیم. در این رابطه نقش جنبش اکولوژیسم بسیار برجسته بوده است. اکولوژی از زمره جنبش‌های نوین اجتماعی به‌شمار می‌رود که در بیست سال گذشته مباحث پیرامون آن به اوج خود رسیده است. بطوریکه در عصر حاضر همچون یک نهضت فلسفی سیاسی راه خود را هموار ساخته و طرفداران فراوانی را گرد آموزه‌هایش متمرکز کرده است. هم‌اکنون این نهضت جوان که به اندیشه سبز از آن نام برده می‌شود، وارد گفتمان‌های فلسفی- سیاسی گردیده و حوزه‌های ناشناخته و افق پویایی را پیش‌روی خود دارد. جنبش سبزها با سازماندهی علاقمندان و کادرهای سبز زیست‌بوم! در تشکیلات جامعه مدنی و گروه‌های سیاسی و غیرسیاسی، در مسیری گام نهاده است که می‌تواند حاکمیت‌های سیاسی را با چالش‌های جدی مواجه سازد.

سبزها معتقد هستند که انسان به شدت وابسته به محیط‌زیست و سایر تیره‌های حیوانی و نباتی است و در این راستا به سوی یک "اخلاق بوم‌شناختی" رهنمون شده‌اند؛ اخلاق اکولوژی بر شبکه‌ای از به هم وابستگی و درهم تنیدگی‌ها قرار دارد که در محدوده آن، ما و سایر موجودات زندگی می‌کنیم. اکوسفر یا زیست‌بوم یک سیستم به‌هم پیوسته است، آنچه ما محیط‌زیست می‌خوانیم «سیستمی است که شامل کلیه موجودات

زنده، آب و هوا، خاک و زیستگاه آن‌هاست» (وینسنت، ۱۳۷۸: ۳۹۲). از دیدگاه سبزگرایان، انسان همچون سایر اجزای طبیعت بخشی از اکوسیستم است، «طبیعت جایگاهی ارزشمند و اخلاقی دارد و با سرنوشت ما بعنوان یکی از جانوران پیوند می‌یابد». فلیکس گاتاری معتقد است که «محیط‌زیست فقط شامل محیط طبیعی انسان نیست بلکه مجموعه وجود او را در بر می‌گیرد؛ هم بعد اجتماعی و هم بعد ذهنی» (شایگان، ۱۳۸۱: ۳۵۴).

طرفداران محیط‌زیست از دهه ۱۹۹۰ شروع به اعمال نفوذ بر سیاست اجتماعی کردند. طبق آمار در این دهه، ۸۰ درصد آمریکایی‌ها و بیش از دو سوم اروپائیان خود را طرفدار محیط‌زیست می‌دانسته‌اند. جنبش‌های سبز در بیشتر کشورها غالباً به حزب‌های سبزی وابسته‌اند که به دنبال انتخاب شدن در مجالس ملی‌اند. جنبش‌های سبز در بیشتر کشورهایی که حزب سبز دارند، این حزب را بگونه‌ای وسیله‌ای برای اعمال نفوذ در فراگرد قانونگذاری می‌بینند، چه در هنگام طراحی سیاست‌های ملی، چه در زمان بحث لوایح و چه موقع به اجرا گذاشتن این سیاست‌ها و لوایح. آندری مارکویتس و فیلیپ گورسکی در کتاب خود "چپ آلمان" می‌گویند که "در سراسر دهه ۱۹۸۰ سبزه‌ها به عامل اجتماعی‌کننده چپ آلمان تبدیل شدند به این معنا که عملاً تمام اندیشه‌های جدید آن، نوآوری‌های سیاسی، فرمول‌بندی‌های استراتژیک، شیوه زندگی و ... از سبزه‌ها و اجتماع آنها نشأت گرفت". ویلی برانت صدراعظم آلمان دوست داشت بگوید سبزه‌ها «فرزندان گمشده حزب سوسیال ۱۵ دموکرات» بوده‌اند، اما در حقیقت سوسیال دموکرات‌ها با رویارویی اجباری‌شان با جنبش محیط‌زیست تجدید حیات یافتند (گیدنز، ۱۳۸۱: ۶۲).

تحول نظریه‌های امنیت زیست‌محیطی

نظریه اجتماعی کلاسیک و جدید نقش و سهمی اساسی در بررسی موضوع محیط‌زیست داشته‌اند. از جمله این نظریه‌پردازان می‌توان به مارکس، امیل دورکیم و ماکس وبر (نظریه‌پردازان اجتماعی کلاسیک) و گیدنز، هابرماس، بک و گوزر (نظریه‌پردازان اجتماعی معاصر) اشاره کرد که هر کدام به سهم خود نقش مهمی در تحلیل و تبیین مسائل زیست‌محیطی در جامعه داشته‌اند. عمده مسائلی که آنها مورد بررسی قرار می‌دهند عبارتند از: خاستگاه‌ها و پیامدهای تخریب محیط‌زیست در جوامع مدرن، شرایطی که در آن نیروهای سیاسی جامعه مدرن به مقابله با تخریب زیست‌محیطی می‌پردازند؛ نقش دوگانه نیروهای فرهنگی و سیاسی جامعه مدرن در تخریب محیط‌زیست و کاهش و محدود کردن گستره تخریب محیط‌زیست، اهمیت و کارایی جنبش‌های سیاسی زیست‌محیطی برای مقابله با پیامدهای تخریب محیط‌زیست در جامعه مدرن؛ و سرانجام ماهیت سیاست‌های زیست‌محیطی جامعه مدرن و اهمیت بسیج سیاسی در این جوامع برای رویارویی با

پیامدهای تخریب محیط‌زیست. با نظر به این مقدمات، در ادامه مبحث حاضر در ابتدا نگاهی مختصر به نظریه‌پردازان کلاسیک خواهیم داشت و سپس نظریات نظریه‌پردازان اجتماعی در مورد محیط‌زیست با توجه به مسائل بالا را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- نظریه اجتماعی کلاسیک و محیط‌زیست؛ مارکس، دورکیم و وبر

در یک رویکرد کلی نسبت به دیدگاه‌های سه جامعه‌شناس کلاسیک (مارکس، وبر و دورکیم) باید گفت که در این میان آثار وبر رابطه محدودتری با جهان طبیعی و محیط‌زیست دارد. در تعدادی از آثار وی اندیشه‌هایی درباره خاستگاه‌ها و تبعات زیست‌محیطی ناشی از زندگی کوچ‌نشینی (مطالعاتی درباره دین یهود) دیده می‌شود. با وجود مطالعات تاریخی وبر در مورد تمدن‌های تاریخی، و به‌رغم تمرکز این مطالعات به تولید کشاورزی، مباحث اندک و معدودی به تأثیرهای تاریخی و اجتماعی زیست‌محیط‌های طبیعی متفاوت اختصاص پیدا کرده است. در حقیقت تنها مبحث مرتبط وبر در این زمینه، آن هم در حد چند پاراگراف کوتاه، در ابتدای فصل کتاب «اقتصاد و جامعه» آورده شده است؛ مبنی بر اینکه در کنش‌های اجتماعی فرایندهای ناخواسته و عوامل غیرانسانی مانند عوامل زیست‌محیطی، می‌توانند تأثیرات جدی داشته باشند. توجه به تعامل میان جامعه و محیط‌زیست و اقتصاد و جمعیت دریافته‌ها و نگرش‌های زیست‌محیطی مارکس و دورکیم روشن‌تر از وبر است (Munshi, 2000: 253).

۱۶

در نزد دورکیم توجه به تراکم جمعیت و منابع مادی و نیروی رانش نهفته در تحول جوامع بشری موجب توجه به جهان طبیعی بعنوان عامل علی موثر در تاریخ انسانی شده است. در مورد مارکس نیز باید از برداشت‌های مادی‌گرایانه او از کار انسانی یاد کرد. او همانند دورکیم به رویارویی اقتصادی جامعه انسانی و جهان طبیعی توجه کرد. وبر، برخلاف این دو نظریه‌پرداز اجتماعی، نقش درخور اعتنایی برای عوامل جمعیتی در تاریخ قائل نشد و نظریه کنش اقتصادی او اساساً متفاوت از نظریه مارکس است. در حالیکه مارکس اقتصاد را در قالب تولید و دگرگونی جهان طبیعی می‌دید، وبر آن را به‌صورت مبادله‌ای صلح‌آمیز تلقی می‌کرد. روی هم رفته می‌توان گفت که در نظریه اجتماعی کلاسیک با موضوع زیست‌محیط طبیعی به صورتی محدود برخورد شده است، به دلایل زیر: اول اینکه چارچوب نظری این نوع نظریه اجتماعی برای بررسی نسبت جامعه و محیط‌زیست نامشخص است. فهم جامعه‌شناسان کلاسیک از محیط‌زیست، به خاطر شناخت محدود آنها از زیست‌شناسی و گستره این علم، تنگ دامنه بوده است. در عین حال که اینان از استعاره‌های زیست‌شناختی زیادی استفاده کرده‌اند و لذا از زیست‌شناسی معاصر غافل نبوده‌اند. با این حال، پویایی‌های درونی جهان طبیعی و تأثیرات دقیق فرایندهای جمعیتی و اقتصادی بر زیست‌بوم‌های انسانی تا این حد شناخته شده نبود. دوم، مسائل بوم‌شناختی اولیه‌ای که مورد توجه نظریه اجتماعی کلاسیک بود به خاستگاه‌های تخریب

زیست‌محیطی نمی‌پرداخت، بلکه بر مسائلی از قبیل چگونگی تنظیم جوامع مدرن بوسیله زیست‌محیط‌های طبیعی، رفع محدودیت‌های زیست‌محیطی در جوامع مدرن یا تفکیک و جدایی محیط‌های اجتماعی از محیط‌های طبیعی توجه داشت (Ibid, 254).

دورکیم در مخالفت با اقتصاد سیاسی‌دانان بر آن بود که جوامع مدرن نمی‌توانند از طریق اعمال علائق خاص خود در بازار مبادله خودشان را بازتولید کنند. انسجام اجتماعی مستلزم دخالت عقلانی کارگزاران جمعی در جوامع و نیز تنظیم مبانی اخلاقی و هنجاری مشترک است. اما لب نظریه سوسیالیسم مارکس این است که پویایی سیاستی که متأثر از منافع و علائق است و سیاستی که به طرز بیرحمانه‌ای بوسیله الگوی تغییرات فرهنگی رواج می‌یابد، شالوده‌ای است برای ایجاد جامعه‌ای که در آن اختلاف منافع حل نخواهد شد؛ لذا راه‌حل در محو مالکیت خصوصی و تقسیم کار و اضمحلال دولت خواهد بود (Benton, 1989: 63). طبق نظر وبر، سیاست از طریق منافع و علائق اقتصادی سیاسی که به صورت ساختاری شکل گرفته‌اند بسیج می‌شود؛ بنابراین در حالیکه مارکس تنها به منافع و علائق اقتصادی و توجیهات ایدئولوژیکی مخالفت‌های سیاسی نظر داشت، وبر متوجه محوریت ناسیونالیسم فرهنگی و انتخاب ارزش‌ها در بسیج کردن سیاست مدرن بود. وبر نیز همچون دورکیم استدلال می‌کرد که دگرگونی فرهنگی می‌تواند منجر به کنش سیاسی شود؛ هرچند منابع فرهنگی مدرنیته نمی‌تواند آن چارچوب هنجاری مشترکی را که دورکیم مطرح کرده بود، ۱۷ تضمین کند. بنابراین در نزد وبر، بهترین منبعی که فرهنگ مدرن می‌تواند در دسترس کنش‌گران قرار دهد، نوعی امید است به اینکه محاسبه عقلانی شرایط و وضعیت‌های سیاسی به‌گزینش‌ها و انتخاب‌های اخلاقی و کاربرد شفاف‌تر آنها بیانجامد؛ در عین حالیکه ملی‌گرایی فرهنگی ممکن است سازوکاری را برای بازتعریف روشن‌گرانه منافع و علائق طبقاتی عرضه کند (گولد‌بالت، ۱۳۷۹: ۹۱).

در مجموع، مارکس برای حل مسئله بر پیوند علائق و منافع و اخلاقیات تأکید می‌کرد؛ دورکیم متعهد به نوعی دگرگونی تحولی به سمت اخلاقیات عرفی سازمان‌یافته سیاسی بود و وبر برای پیدا کردن راه‌حل به هر دری می‌زد. او خواهان حفظ آن دسته از فعالیت‌های اجتماعی بود که هنوز به زیر سلطه سازمان دیوان‌سالارانه در نیامده باشد، اما تنها با نیروهای عوام‌فریب و اراده اخلاقی رهبران عوام‌مواجه گردید. در اواخر سده بیستم و در رویارویی با تخریب ویران‌گرانه و جهانی محیط‌زیست طبیعی، راه‌حل‌های مارکسی و دورکیمی همچنان نویدبخش‌اند، اما راه‌حل وبری همچنان دلپذیر نیست (همان، ۹۲).

۲- نظریه اجتماعی جدید و محیط‌زیست؛ گیدنز، هابرماس، بک و گورز

از دیدگاه نظریه اجتماعی مدرن، مسئله تخریب زیست‌محیطی بسیار حائز اهمیت است. از این‌رو در نظریه اجتماعی مدرن تخریب محیط‌زیست تنها در پرتو فهم و درک چگونگی و علت تخریب محیط‌زیست میسر

می‌گردد. به عبارت دیگر، برای دخالت سیاسی و جلوگیری از تخریب محیط‌زیست باید شرایطی را که در آن سیاست‌های زیست‌محیطی بطور موفقیت‌آمیزی بسیج شده‌اند و نیز محدودیت‌ها و قیدهایی که هر سیاست زیست‌محیطی باید اعمال کند، ارائه گزینه‌های سیاسی و اقتصادی جذاب و معقول است. مسائل سیاست‌های زیست‌محیطی و سوسیالیسم از این حیث مطرح شده‌اند (همان، ۹۳).

در همین زمینه، گیدنز و گورز برای تبیین خیزگاه‌ها و پیامدهای تخریب محیط‌زیست و شناخت توسعه و پویایی جوامع مدرن تلاش‌های گسترده‌ای کرده‌اند. در مورد گیدنز باید گفت که اولاً تبیین‌های او ناظر بر بررسی تعامل میان سرمایه‌داری و منفعت‌گرایی است؛ ولو به صورت ناقص، این تبیین‌ها نقطه شروعی قوی برای تبیین خاستگاه‌های تخریب محیط‌زیست به‌شمار می‌آیند. دوم، اینکه نظریه اجتماعی گیدنز، توجه خاصی به بعد فضایی - مکانی فرایندهای اجتماعی و روش‌های جغرافیایی کرده و توانسته است ماهیت جامعه‌شناختی شهرگرایی و جهانی شدن و نسبت آنها را با مسائل زیست‌محیطی بررسی کند. در مجموع دیدگاه‌های گیدنز در اینباره به فهم تخریب محیط‌زیست کمک می‌کند. سوم اینکه، رویکرد تفهیمی - تفسیری گیدنز در نظریه اجتماعی و به دست دادن الگوهای علی متکثر برای بررسی فرایندهای اجتماعی، موجب شده که در اینجا به موضوع نقش قدرت سیاسی و ایستارهای فرهنگی در تخریب محیط‌زیست نیز توجه شود. و دلیل آخر این که تبیین گیدنز از خاستگاه‌های جنبش اجتماعی زیست‌محیطی در نظریه اجتماعی ما را متوجه اهمیت بررسی ویژگی‌های قدرت دوگانه فرهنگی و سیاسی می‌کند، یعنی اینکه چگونه قدرت فرهنگی و سیاسی هم موجب تسهیل فرایند تخریب محیط‌زیست می‌شود و هم آن را کنترل می‌کند.

علاوه بر گیدنز و گورز، به چند دلیل توجه به آرای یورگن هابرماس، نظریه‌پرداز اجتماعی مدرن، مهم است: اول، کارهای اخیر هابرماس به نوعی بازیابی مستمر و خستگی‌ناپذیر نظریه اجتماعی کلاسیک است و لذا منجر به تولید جامع‌ترین تفسیرهای جدید از سازمان نهادی مدرنیته و توسعه فرهنگی مدرنیته شده است. دوم، هابرماس از این چارچوب مفهومی، برای واریسی و کاوش در شکل‌گیری و پیدایش «جنبش‌های اجتماعی جدید» استفاده کرده و اهمیت سیاسی بالقوه و امکانات این جنبش‌ها را محک زده است. سوم، کارهای هابرماس مسیریایی را که دگرگونی ساختارهای اجتماعی به ایجاد سازمان جدیدی از منافع و علائق اقتصادی و سیاسی منجر می‌شود نشان می‌دهد و در فهم این نکته کمک می‌کند که چگونه این منافع و علائق موجب برانگیخته شدن و بسیج سیاست‌های زیست‌محیطی معاصر می‌شوند. چهارم، هابرماس ما را قادر می‌سازد رویه‌هایی را که دگرگونی فرهنگی و دانش و آگاهی اخلاقی زیست‌محیطی مدرن از آن طریق به علائق و منافع بازتعریف شده و شکل‌گیری جنبش‌های سیاسی زیست‌محیطی منجر می‌شوند را بشناسیم. پنجم، در کارهای هابرماس برخی از برجسته‌ترین نگرش‌های عمیق دانشمندان علوم سیاسی معاصر در زمینه خاستگاه‌های ساختاری سیاست‌های زیست‌محیطی با آرای خود او تلفیق شده است.

در ارتباط با امنیت زیست‌محیطی آرای اولریش بک نیز حائز اهمیت بسیار است. آنچه موجب تمایز او از سایر نظریه‌پردازان اجتماعی مدرن می‌شود، این است که وی به امکانات بالقوه فاجعه‌آمیز و دهشتناک تخریب محیط‌زیست جهانی که محور مسائل زیست‌محیطی است، پرداخته است. در حقیقت بک تا آنجا پیش رفته است که می‌گوید مدرنیته‌ای که در نظریه اجتماعی کلاسیک توصیف شده به صورت بنیادی به یک نوع جامعه متفاوت، یعنی «جامعه‌ای مخاطره‌آمیز» بدل گردیده است. به نظر بک، شکل‌گیری جامعه مخاطره‌آمیز، ناشی از ظهور سطح متفاوتی از خطرها و مخاطره‌پذیری‌های زیست‌محیطی پایدار و تاریخی فوق‌العاده عظیم است؛ و لذا الگوهای توافقی جامعه مدرن قادر نیست خاستگاه‌ها و پیامدهای شکل‌گیری جامعه مخاطره‌آمیز را به کنترل خود درآورد. داعیه‌های بک در زمینه تبدیل مدرنیته کلاسیک به جامعه مخاطره‌آمیز، همسویی تنگاتنگی با الگوهای نظری گیدنز، مدرنیته متأخر دارد؛ که در آن جنبش‌های اجتماعی زیست‌محیطی به طرز جدیدی نسبت به خطرها و مخاطره‌پذیری زیست‌محیطی واکنش نشان می‌دهند. بک همچنین راه‌هایی را که از طریق آنها روابط قدرت فرهنگی و سیاسی معاصر و موجود در خدمت پوشاندن و پنهان کردن خاستگاه‌های تخریب زیست‌محیطی قرار می‌گیرد و از تخریب‌کنندگان محیط‌زیست حمایت می‌شود، بررسی کرده است. بنابراین کارهای اولریش بک را می‌توان تکمله سودمندی برای الگوی سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌های زیست‌محیطی موردنظر آینده گورز قلمداد کرد.

۱۹

از منظر اولریش بک، مدرنیته دو فاز یا فرآیند را پشت‌سر گذاشته است: ۱- در قرن ۱۹ و عصر روشنگری، جامعه سنتی و فئودالی را درهم شکسته و ارزش‌های خود را بجای آن نشانده و جامعه‌ای صنعتی ایجاد کرده که به نظر بک باید جامعه مدرن کلاسیک و فرآیند مزبور را مدرنیزاسیون کلاسیک خواند. ۲- از حدود دهه ۱۹۷۰ به بعد در اروپا (آلمان) به ویژه، مدرنیزاسیون افق جدیدی پیش‌روی خود گشوده که آن را باید مدرنیزاسیون جامعه صنعتی خواند. بنابراین از منظر بک، مدرنیته در شاکله جدیدی هویدا شد که می‌تواند تعمیق مدرنیته و ارزش‌های آن قلمداد شود. این جامعه جدید، جامعه ریسک است که البته نباید گسست از گذشته محسوب شود (احمدی و دهقانی، ۱۳۹۴: ۱۰۵). همچنین، اولریش بک، خطرات مدرنیته (حوادث اتمی، باران‌های اسیدی، سموم و آلاینده‌های جهانی) را نتیجه مستقیم صنعتی شدن می‌داند. او همچنین بر این عقیده است که شدت خطر در ارتباط با جهانی شدن دو برابر است و به همین دلیل مدرنیته را اصلی‌ترین نیروی جهانی‌کننده می‌داند. او می‌افزاید: «تکثیر خطر موجب می‌شود که جامعه جهانی به جامعه خطرخیز تبدیل شود. خطرهای فعلی به خاستگاه محلی خود وابسته نیستند بلکه ماهیتاً تمام اشکال زندگی در کره زمین را به مخاطره می‌اندازند (نبوی، ۱۳۸۵: ۷).

تحول پارادایمی در مفهوم امنیت زیست‌محیطی

تحول پارادایمی زمانی شکل می‌گیرد که مفاهیم و الگوهای قبلی، کارکرد و مطلوبیت خود را در تبیین تئوری از دست بدهد. این امر در حوزه‌های مختلفی از جمله در عرصه امنیت وجود دارد نظریه‌پردازان امنیت بین‌الملل دارای نگرش فراگیری در حوزه‌های امنیتی بوده و بر این اساس می‌توان آنان را در زمره تئوری-پردازان جدیدی مورد ارزیابی قرار داد که علاوه بر قدرت نظامی و زیرساخت‌های تکنولوژیک، بر مولفه‌های دیگری از جمله رفاه اجتماعی، درآمدهای اقتصادی و مسائل زیست‌محیطی نیز تأکید داشته‌اند. در نگرش زیست‌محیطی، تهدید از تعارض منافع و اقدامات دولت‌ها و متعاقباً بروز خشونت ریشه نمی‌گیرد، بلکه از اقدامات افراد یا گروه‌هایی نشأت می‌گیرد که در پاسخ به تحولات زیست‌محیطی زیانبار، شرایطی را به وجود می‌آورند که یا به بروز خشونت می‌انجامد یا مشروعیت و وحدت دولت را از بین می‌برد (مصلی نژاد(ب)، ۱۳۸۸: ۱۴۰). حوزه امنیت بین‌الملل از دهه ۱۹۷۰ با تغییرات سریع، گسترده و فراگیر روبرو شده است. این امر ناشی از دگرگونی‌های ابزاری، تکنولوژیک و هنجاری است. تا دهه ۱۹۷۰، «امنیت بین‌الملل» رابطه مستقیمی با «قدرت نظامی» داشت. اگر مفهوم امنیت، محیط‌زیست را هم دربر گیرد، این مفهوم چنان نامعین و بی‌شکل خواهد شد که انسجام نظری خود را از دست خواهد داد و یافتن راه‌حل برای مسائل خاص دشوار خواهد شد.

بسیاری از تغییراتی که در قالب تئوری‌های روابط بین‌الملل از دهه ۱۹۷۰ به وجود آمد و به موجب آن زمینه‌های جدال امنیتی قدرت‌های بزرگ را کاهش داد می‌توان در چارچوب مکتب انتقادی ملاحظه نمود. در نگرش زیست‌محیطی، تهدید از تعارض منافع و اقدامات دولت‌ها و متعاقباً بروز خشونت ریشه نمی‌گیرد، بلکه از اقدامات افراد یا گروه‌هایی نشأت می‌گیرد که در پاسخ به تحولات زیست‌محیطی زیانبار، شرایطی را به وجود می‌آورند که یا به بروز خشونت می‌انجامد یا مشروعیت و وحدت دولت را از بین می‌برد (مصلی-نژاد(الف)، پیشین: ۱۴۳). نظریه‌پردازان جدید امنیت بین‌الملل دارای نگرش فراگیری در حوزه‌های امنیتی بوده و بر این اساس می‌توان آنان را در زمره تئوری‌پردازان جدیدی مورد ارزیابی قرار داد که علاوه بر قدرت نظامی و زیرساخت‌های تکنولوژیک، بر مولفه‌های دیگری از جمله رفاه اجتماعی، درآمدهای اقتصادی و مسایل زیست‌محیطی نیز تأکید داشته‌اند. این روند در اواخر دهه ۱۹۸۰ به نقطه اوج خود رسید. زیرا با دگرگونی‌های ساختاری پیوند برقرار نمود. تحولات سیاسی و استراتژیک پس از پایان دوران جنگ سرد باعث تغییر شدید محیط امنیتی جهان شده است. با نظر به این تفاسیر، در ادامه بحث مهمترین تحولات پارادایمی امنیت زیست‌محیطی در سال‌های بعد از جنگ سرد مورد بررسی و واکاوی قرار می‌گیرد.

۱- تحولات امنیت زیست‌محیطی بعد از جنگ سرد از دیدگاه نظریه رئالیسم

در سال‌های بعد از جنگ سرد اندیشمندان رئالیسم در ارتباط با امنیت زیست‌محیطی بحث‌های جدی را مطرح کردند. از منظر عبدالعلی قوام، اهمیت رویکرد رئالیسم که بیش از هر گفتمان دیگری مبادرت به تعریف سیاست بین‌الملل به صورت یک منطق تعارض بین دولت‌مردان و گروه‌های نظامی قدرت طلب در شرایط فقدان اقتدار مرکزی (آنارشی) نموده است. او عنوان می‌کند که جنبه‌های کلیدی جهان‌بینی واقع‌گرایی، که ممکن است نقش بوم‌شناسی آن را تا اندازه‌ای روشن کند، عبارت است از: موضوعات هستی‌شناسی تعارض و تجاوز، جنبه‌های سلسله‌مراتبی، تأکید بر یکنواختی و همگنی، دیدگاه‌های مادی به سیاست بین‌الملل و سرانجام جنبه‌های معرفت‌شناسی تقلیل‌گرایانه به آن در روابط بین‌الملل (قوام، ۱۳۸۴). همچنین، قوام عنوان می‌کند، بعد هستی‌شناسی واقع‌گرایی، از مفروضاتی در مورد ماهیت انسان و سپس نشان دادن آن در مقیاسی وسیع‌تر در چارچوب دولت-ملت نشأت می‌گیرد. بر این اساس، دولت‌ها برای بقای خویش ذاتاً به دنبال قدرت‌اند؛ آنها بازیگرانی منطقی‌اند تأکید واقع‌گرایی بر ترس ناشی از تهدیدات خارجی، امکان دارد توانایی آن را برای ارزیابی و درک تهدیدات از درون و از فرآیندهای فراملی، مانند زوال محیط‌زیست و یا روندهای بلندمدت‌تری، مانند افزایش گرمای کره زمین محدود سازد (همان).

مارک لیسلی دو رویکرد به مدیریت درگیری را می‌بیند که بطور کلی در داخل الگوهای اصلی «واقع‌گرایی» و «آرمان‌گرایی» گروه‌بندی می‌شوند. این مقولات از ریشه‌های تمایز و اختلاف بسیار قدیمی بین کسانی که جهان را آنگونه که هست می‌بینند با کسانی که جهان را آنگونه که باید باشد، می‌بینند، ناشی می‌شود. رویکرد واقع‌گرایانه جهت تأمین منافع ملی، بر دولت بعنوان بازیگر اصلی تمرکز می‌کند. مفروض واقع‌گرایان این است که تلاش برای قدرت ملی، برترین برانگیزاننده و محرک نظام بین‌المللی باقی خواهد ماند. بطور کلی، نگاه رئالیست‌ها به تغییرات اقلیمی و درگیری متأثر از میرشایمر است که قدرت‌های بزرگ را مدیران امنیت جهانی می‌داند. «ممکن است میرشایمر پاسخ بدهد که حتی اگر تغییرات اقلیمی به منبع بی‌ثباتی ژئوپلیتیک تبدیل شوند، یک ابر قدرت قادر است مدیریت ناامنی به وجود آمده را برعهده بگیرد. همانطور که او در کتابش «تراژدی سیاست قدرت بزرگ» توضیح می‌دهد، شواهد کمی وجود دارد که هر یک از این تهدیدات غیرسنتی «برای تهدید بقای یک قدرت بزرگ، به اندازه کافی خطرناک باشند» (Lacy, 2005: 28). از منظر میرشایمر، برای کشورهای قدرتمند و سایر کشورها، یک سلسله مراتب امنیتی وجود دارد که عموماً می‌توانند به وسیله مشکلات کوتاه‌مدت و بلندمدت، یا به عبارت دیگر، مشکلاتی که قطعیت کمتر یا بیشتری دارند، تقسیم شوند. «رئالیسم تنه‌اجمی» مرتبه اول منافع ملی بوده و برای تقویت توانمندی و پاسخ به تهدیدات سنتی بر فرصت‌ها تمرکز می‌کند. «رئالیسم دفاعی» اولویت دوم منافع ملی، به ثبات ساختاری تمرکز می‌کند و این اولویت یک

تهدید غیرسنتی است. تغییرات اقلیمی می‌توانند در دسته دوم جای بگیرند. در درون حوزه مشکلات ساختاری اولویت دوم، مناطق معین در مواجهه با چالش، سطوح متفاوتی از ثبات را نشان خواهند داد. از این رو مناطق با ثبات (توسعه‌یافته) و بی‌ثبات (در حال توسعه) در کره زمین توسط سطوح بسیار متفاوت درگیری مشخص شده‌اند. لیسی نتیجه می‌گیرد که این چشم‌انداز واقع‌گرایانه بر بدبینی ژئوپلیتیک توأم با خوشبینی اقتصادی/فناوری متکی است (لی، ۲۰۰۹: ۲۰). توماس آلن مور که یک واقع‌گرا با چشم‌اندازی متفاوت است، به تغییرات اقلیمی همانند یک شبکه مثبت، برای بشریت و هزینه‌های غیرقابل توجیه و گزاف نگاه کرده، حوادث را در یک چارچوب بلندمدت فرض نموده و استدلال می‌کند که انتقال و گذر بین گونه‌های آب و هوایی موجب برخی آشفتگی‌ها خواهد شد. اما این آشفتگی‌ها در مجموع مزایای آب و هوای گرم خواهند بود. مور نگران است که بدون توافق کامل در مبارزه با تغییرات اقلیمی، کشورها فرصت را بهره‌مند شدن خودشان تعبیر خواهند کرد. بنابراین، یک راه‌حل بین‌المللی غیرقابل ضمانت و غیرعقلانه است (همان، ۲۱). از منظر تیم فورسیت هدف اکولوژی سیاسی رئالیستی فهم بخش‌های تخریب زیست‌محیطی است، اما به روشی که ساختار اجتماعی و سیاسی تعاریف این تخریب را تصدیق کند. بر همین مبنا فورسیت سوالی را مطرح می‌کند که آیا این به معنای شناسایی مدل‌های دقیق‌تر (و از این رو رئالیستی‌تر) توضیح زیست‌محیطی است یا به سادگی نشان‌دهنده تصورات بدیل تغییر زیست‌محیطی است که ناشی از گروه‌های اجتماعی است که قبل از این در علم بازنمایی نشده‌اند؟ مسئله معمول که به‌وسیله محققان تغییر زیست‌محیطی در کشورهای در حال توسعه کشف شد این است که تصورات موجود - یا ارتودوکس - از تخریب زیست‌محیطی به سادگی عمل نمی‌کنند. مثال‌های متعددی در باب این عقاید سنتی در باب محیط-زیست وجود دارد که شامل موضوعاتی از قبیل کویرزایی، جنگل‌زدایی و فرسایش است. شاید مهمترین مثال در باب این عقاید سنتی در باب محیط‌زیست چیزی است که به اصطلاح «نظریه تخریب زیست‌محیطی هیمالیا» نامیده می‌شود که در دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت و ادعا می‌کرد که افزایش فشار جمعیت در نپال منجر به چرخه نامطلوب جنگل‌زدایی، ریزش خاک کنار کوه و جنگل‌زدایی بیشتر شد. تحقیقات صورت گرفته در دهه ۱۹۸۰ نشان دادند که مقیاس‌های عظیم و گوناگونی از تغییرات زیست‌محیطی در هیمالیا وجود دارد که بحران تنها یکی از سناریوهای بالقوه آن بود. در واقع، تحقیقات انسان‌شناختی نشان دادند که بسیاری از کشاورزان که بر بلندی‌ها کشاورزی می‌کردند خودشان عامل اصلی ریزش خاک از کنار کوه بودند و این امر به این دلیل بود که بهره‌وری کشاورزی در آن ناحیه به شدت افزایش یافته بود. هم‌اکنون دیگر بسیار واضح است که تخریب زیست‌محیطی در حقیقت مخلوطی پیچیده از فرآیندهای بیوفیزیکی - که از نرخ بالای بالارفتن سطح زمین، بارندگی و رشد پوشش‌های گیاهی-درجه آسیب‌پذیری و ادراکات گروه‌های اجتماعی است که می‌تواند بسته به خطوط جنسی، طبقاتی، سنی، ثروت و غیره باشد. وجود عقاید ثابت در باب تخریب

محیط‌زیست - مانند عقاید سنتی در باب تخریب زیست‌محیطی - می‌تواند باعث بدتر شدن کار برای سیاست‌گذاران و ساکنان بومی شود چرا که آنها فرآیندهای بیوفیزیکی را که منجر به تغییر اقلیمی می‌شوند ساده‌سازی می‌کند و اختلاط و درهم‌تنیدگی بسیاری از عوامل را نادیده می‌گیرند و از عوامل سیاسی و اجتماعی که باعث آسیب‌پذیری تغییر شود، چشم‌پوشی می‌کنند. در واقع بسیاری از سیاست‌ها که مبتنی بر توصیه‌های عوامل سنتی در باب تغییرات اقلیمی مانند جنگل‌زایی اجباری، هستند می‌توانند تأثیر حاشیه‌ای بر فرآیندهای بلندمدت بیوفیزیکی داشته باشند و همچنین باعث افزایش آسیب‌پذیری اجتماعی می‌شوند (Forsyth, 2001: 3).

توبی لووات و نیکولا کلیور از «چرخش رئالیستی» در باب تغییرات اقلیمی سخن به میان می‌آورند. از منظر آنها چرخش رئالیستی انتقال توجهات از راه‌حل‌های بازارمحور به نگرانی‌های زیست‌محیطی است. این رویکردها با توسل به یک استدلال عمل‌گرایانه در باب نیاز به اتخاذ رویکردی «رئالیستی‌تر» در باب امکان‌ها قابل دفاع هستند. فرض بسیار مهم برای رئالیست بودن این است که بپذیریم سرمایه‌داری راه‌حل نهایی و نقطه صفر برای حل مسائل زیست‌محیطی است. آنها استدلال می‌کنند که مدرنیزاسیون زیست‌محیطی دقیقاً چنین رئالیسمی را فرض می‌گیرد و آن را ارتقا می‌دهد که این امر کارکردی ایدئولوژیک برای حاشیه‌ای کردن رویکردهای زیستی - سیاسی بدیل دارد که در همان حال مناسبات سرمایه‌داری را که خود عامل اصلی ۲۳ تخریب زیست‌محیطی هستند شی‌واره و طبیعی می‌کند (Lovat & Clewer, 2012: 3). در مجموع، در این زمینه، رئالیست بودن نیازمند دو باور اساسی است:

اینکه اهرم‌های بازار و قوانین عرضه و تقاضا طبیعی هستند و همچنین آنها تغییرناپذیر و اجتناب‌ناپذیر هستند. بحران‌های زیست‌محیطی نمی‌توانند به صورت کامل رفع شوند بلکه می‌تواند به صورت بسنده‌ای مدیریت شوند (Ibid, 5). این «رئالیسم» مناسبات بازارمحور کنونی را شی‌واره می‌کند و همزمان چشم‌اندازهای زیست‌سیاسی بدیل را به حاشیه می‌راند - گفتمانی که بگستراند و لوبراند از آن با عنوان «محیط‌زیست‌گرایی مدنی» یاد می‌کنند - چشم‌اندازهایی که آشکارا در تلاش برای سیاسی کردن مجدد مسئله اکولوژیک هستند.

۲- تحولات امنیت زیست‌محیطی بعد از جنگ سرد از دیدگاه نظریه ایده‌آلیستی

دیدگاه آرمان‌گرایانه از روابط بین‌الملل بر روی سه پیش‌فرض ساخته شده است که با مواضع واقع‌گرایانه تطابق دارند. نکته کلیدی، نظر مشابه واقع‌گرایان و لیبرال‌ها در مورد مناطق با ثبات یا مناطق دارای صلح و موفقیت نسبی است. اول، یک منطقه از کشورهایی که مرفه و کامیاب بوده و از لحاظ اقتصادی وابسته به یکدیگر هستند وجود دارد که این امر مانع از انگیزه درگیری بین دولتی است، چون این موفقیت و رفاه بسیار

زیاد در خطر درگیری قرار دارد. این کشورها در دوران جنگ جهانی دوم، در معرض درگیری نبوده‌اند، اما در برخی موارد جنگ رخ داده است. سطح نسبتاً پایین درگیری‌های بین‌المللی امروزی غیرمعمول است. دومین منطقه آرام و باثبات به عقیده لیبی در میان دموکراسی‌ها قرار دارد، که از برپا کردن جنگ با یکدیگر متنفر هستند. همپوشانی قابل توجهی در مجموعه دولت‌های امروزی که از نظر سیاسی و اقتصادی لیبرال هستند، وجود دارد و آنها قطعاً مطابقت کامل ندارند. چین در مفهوم اقتصادی در حال تبدیل شدن به یک کشور کاملاً لیبرال است، اما قطعاً دموکراسی نیست. به همین‌گونه می‌توان از کشورهای حاشیه خلیج فارس سخن گفت.

فرض سوم جایی است که قسمت مشترک واقع‌گرایان و آرمان‌گرایان است. هر دو توافق دارند که تغییرات اقلیمی تهدیدی برای مناطق غیرآرام و بی‌ثبات است، اما افراد بدبین برای راه‌حل به دولت نگاه می‌کنند. از نظر خوش‌بین‌ها، به وسیله واگذاری حق حاکمیت و قدرت دولت به نهادهای بین‌المللی، اقتصادها و سیاست‌های مناطق آرام و باثبات را می‌توان اداره کرد. علاوه بر این، همکاری از طریق موسسات می‌تواند مناطق آرام و باثبات را به مناطق غیرآرام و بی‌ثبات گسترش دهد. همکاری بین دولت‌ها از طریق نهادهای بین‌المللی، می‌تواند به کشورها در جلوگیری از شکست و درماندگی کمک کند (لی، پیشین: ۲۳). با نظر به این مقدمات در ادامه می‌توان به الگوهای چند اندیشمند لیبرال در سال‌های بعد از جنگ سرد اشاره داشت. ۲۴

لین وایت در اثر معروفش «ریشه‌های تاریخی بحران اکولوژیک ما»، استدلال می‌کند که مسیحیت مسئولیت سنگینی را در باب بحران زیست‌محیطی با خود حمل می‌کند چرا که مسیحیت سلطه طبیعت را ارتقا داد. لین وایت نماینده رویکرد ایده‌آلیستی است. او عنوان می‌کند که تمامی گونه‌ها محیط اطراف خود را مختل می‌کنند (و آن را در گذشته نیز انجام داده‌اند) اما عنوان می‌کند که بعد از قرن ۱۹ و ۲۰، اتفاق بنیادی جدیدی در حال رخ دادن است: تخریب سراسری طبیعت. طبق نظر لین وایت، دلیل این امر، رابطه متقابل علم مدرن با تکنولوژی در قرن ۱۹ است. اما منشأ و تکامل علم و به‌ویژه تکنولوژی، به‌وسیله الگوی خاصی از ارزش‌ها تعیین شد که او آن را «رویکرد خودخواهانه» مسیحی نسبت به طبیعت می‌نامد. وایت خاطرنشان می‌کند که این خودخواهی نتیجه دیدگاه خاص رابطه بین خدا، انسان و طبیعت است که در کتاب پیدایش، اولین کتاب انجیل به صورت مشخص عنوان شده است. در پیدایش زمین نه مقدس است و نه یزدانی. زمین صرفاً آفرینش است همانند انسان، اما انسان تصویر خداست. این طبیعت نیست که مقدس است، اما انسان تا جایی مقدس است که همانند آفریننده دانسته می‌شود. در این آفرینش، انسان نقطه مرکزی است و بر حیوانات سلطه دارد. وایت استدلال می‌کند که از خلال این تعبیر، محدودیت‌ها در مداخله در طبیعت از بین رفته است و انسان تشویق می‌شود که از طبیعت بهره‌داری کند. از همین رو جهان مسیحیت شریف‌ترین ادیان در جهان و بر روی زمین است. وایت عنوان می‌کند: «علم و تکنولوژی بیشتر ما را بحرام اکولوژیک

کنونی خراج نمی‌سازد مگر زمانی که دین جدیدی بیابیم و یا ادیان قدیمی را بازاندیشی کنیم ... ما همچنان به تخریب وضعیت اکولوژیک‌مان ادامه می‌دهیم مگر اینکه اصول موضوعه مسیحیت را انکار کنیم، اصول موضوعه‌ای که بر مبنای آنها هیچ دلیل وجود ندارد که طبیعت برای خدمت کردن به انسان موجودیت داشته باشد و حفظ شود».

در اهمیت مقاله وایت، نباید اغراق شود. تز اصلی او - در باب تأثیر سیستم‌های ارزشی بر روابط متقابل ما با طبیعت - به‌وسیله بسیاری از اخلاق‌گرایان زیست‌محیطی، به‌ویژه به‌وسیله نمایندگان به اصطلاح «اکولوژی عمیق» بکار گرفته شده است. ادعای وایت مبنی بر اینکه رفتار ما نسبت به طبیعت ابتداً به‌وسیله مذهب تعیین می‌شود، باعث تحریک علاقه به‌دنبال یک دین جدید باشیم که حتی این امر می‌تواند جستجویی در درون خود دین مسیحیت در باب یک تفسیر «محیط‌زیست‌محور» از انجیل باشد (Streckx, 2007: 229).

لویس مونکریف در مقاله‌ای با عنوان «بنیاد فرهنگی بحران زیست‌محیطی ما» به لین وایت پاسخ می‌دهد. او عنوان می‌کند که فرهنگ‌هایی که متأثر رویکرد یهودی - مسیحی نیستند نیز تأثیرات مخربی بر محیط‌زیست داشته‌اند. به‌نظر می‌رسد تنها عامل تعیین‌کننده این است که علم مدرن و تکنولوژی در غرب توسعه یافته است. با این حال، این حقیقت نمی‌تواند مرتبط با رفتار مسیحیت نسبت به طبیعت باشد. طبق نظر مونکریف،

توضیح واقعی می‌تواند در توسعه سیاسی و اقتصادی - اجتماعی باشد - ابتدا انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی. ۲۵ جان پسمور دیدگاه دیگری را در کتابش «مسئولیت انسان نسبت به طبیعت» که در سال ۱۹۷۴ منتشر شد، و یکی از اولین کتاب‌ها در اخلاق زیست‌محیطی است، عنوان می‌کند. او خاطر نشان می‌کند که برای فهم درست غرب، باید دو منبع الهام‌بخش این فرهنگ را به حساب آورد. ۱- یهودیت - مسیحیت و ۲- یونان. طبق نظر پسمور، این حقیقت که طبیعت وضعیت مقدسی در عهد عتیق ندارد توضیح بسنده‌ای در باب رفتار استثمارگرانه نسبت به طبیعت، نیست. او بر این عقیده است که مشخصه اشرف المخلوقات بودن انسان در مسیحیت متأثر از فلسفه رواقی است. در فلسفه رواقی، انسان تنها مخلوق عقلانی و هدف نهایی طبیعت است و بقیه مخلوقات در خدمت انسان هستند (Passmore, 1974: 155).

رابین اتفیلد در اثرش «اخلاق نگرانی زیست‌محیطی» ادعا می‌کند که مسیحیت بسیار غنی‌تر از آن است که وایت و پسمور عنوان می‌کنند. از دید او، نیازی به یک اخلاق بنیادی جدید وجود ندارد چرا که سنت‌های ما برای یاد دادن به ما به اندازه کافی غنی هستند به‌این معنا که «کل زندگی پر ارزش ما، یک ارزش درونی است». طبق نظر اتفیلد، مشکل اکولوژیک بنیاداً مسئله‌ای مربوط به رشدنمایی است. دیدگاه‌های یهودیت - مسیحیت به دلیل این پدیده نمی‌تواند مورد سرزنش قرار گیرد؛ برعکس علت اصلی مربوط به سنت اخیر است، یعنی عقیده پیشرفت (Attfield, 1983: 83).

نتیجه‌گیری

از ابتدای مقاله حاضر در پی پاسخگویی به این پرسش محوری بودیم که «مهمترین محورها و موضوعات مطرح شده، در نظریه‌های روابط بین‌الملل نسبت به تحول پارادایمی امنیت زیست‌محیطی چه بوده‌اند و در آنها چه مسائلی طرح شده است؟» به همین منظور ابتدا یک چرخش پارادایمی در مفهوم امنیت مورد بررسی قرار گرفت و سپس به بررسی امنیت زیست‌محیطی در چارچوب نظریه واقع‌گرایی و ایده‌الیستی پرداختیم چرا که عقیده بر این است که این دو پارادایم در روابط بین‌الملل بیشترین ارتباط نظری را با امنیت زیست‌محیطی دارند. از آنجا که واقع‌گرایی بعنوان یک نظریه‌ای که سال‌ها نظریه غالب در روابط بین‌الملل بوده است لذا بررسی اهمیت مسئله محیط‌زیست و همچنین امنیت زیست‌محیطی در پارادایم واقع‌گرایی اهمیت بسیاری دارد. بعد از آن امنیت زیست‌محیطی در نظریات ایده‌آلیستی مورد بررسی قرار گرفت که اگرچه مشترکات زیادی با واقع‌گرایی دارد اما به در تضاد با آن عمل می‌کند.

در واقع، بحران محیط‌زیست امروزه یکی از مهمترین گرفتاری‌های جهانی به شمار می‌رود. بروز مخاطرت انسانی و طبیعی در مقیاس کروی، تغییر در گفتمان‌ها، درون‌مایه و جهت‌گیری جستارهای سیاسی-امنیتی را در پی داشته است. روند مصرف‌گرایی در قرن بیستم جهان را با مشکل تخریب محیط‌زیست و از بین رفتن منابع زیست‌محیطی، گرم شدن زمین، و گازهای گلخانه‌ای روبرو می‌کند. توسعه صنعت به‌رغم خدمات فراوان به بشر، خسارات زیادی به منابع زیست‌محیطی وارد کرده که دامنه آن افزون بر انسان، جانوران و گیاهان را نیز دربر گرفته است. این روند تا سال‌های پس از جنگ دوم جهانی که دولت‌ها به ضرورت حفظ ثبات اکوسیستم و مقابله با عوامل پدیدآورنده تغییرات اقلیمی بعنوان بخشی از امنیت جمعی و بین‌المللی روی آوردند چندان مورد توجه نبود و دولت‌ها از دریچه دغدغه‌های انتفاعی خود به این قضیه می‌نگریستند. اما با بالا رفتن هزینه‌های مشترک فجایع زیست‌محیطی همانند تشدید آلودگی آب‌ها، تولید گازهای گلخانه‌ای و آسیب‌های مرتبط با آن، تأثیرات فاجعه‌بار کاربرد و آزمایش سلاح‌های هسته‌ای برای اکوسیستم و ... ضرورت تدوین قوانین و تعهداتی در قالب کنوانسیون‌ها، معاهدات و پروتکل‌های بین‌المللی به منظور حفاظت از اکوسیستم در مقابل تهدیدات پدیدار شد. در این زمینه نقش جنبش‌های اجتماعی همانند جنبش دانشجویی دهه ۶۰ و یا جنبش‌های زیست‌بوم‌گرایان و فمینیسم در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی بسیار قابل توجه بوده است.

بطور کلی، تغییرات پارادایمیک در حوزه روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که توسعه مفهوم امنیت بنحویکه تهدیدات و خطرات زیست‌محیطی را دربرگیرد، به ظهور رویکردی بسیار فراگیر انجامیده است. تعیین هرگونه روند امنیت‌ساز براساس نشانه‌های تهدید شکل می‌گیرد. اگر نیروها و یا عناصر تهدیدکننده تغییر یابد، در آن شرایط روندهای جدیدی برای مقابله با تهدید ایجاد می‌شود. اولین نشانه تهدید امنیت زیست‌محیطی را

می‌توان در محدودیت‌های استفاده از منابع دانست. در حال حاضر، در سطح جهان تغییراتی در ترکیب شیمیایی جو، تنوع ژنتیک گونه‌های ساکن در کره زمین، و چرخه مواد شیمیایی حیاتی در اقیانوس‌ها، جو، زیست کره در حال وقوع است که هم از نظر ابعاد و هم از نظر آهنگ، سابقه‌ای برای آن نمی‌توان یافت. تهدیدات ناشی از تولید فزاینده و توسعه سریع و همچنین منابع تجدیدناپذیر و منازعات منطقه‌ای از جمله تهدیدات اصلی در این زمینه به‌شمار می‌روند. بحران هویت اجتماعی ناشی از پناهندگی، مهاجرت و حاشیه‌نشینی که دلیل عمده آن را در دهه‌های اخیر می‌توان تخریب محیط‌زیست دانست موج جدیدی از نگرانی‌های دستیابی به امنیت پایدار جهانی را ایجاد نموده است. بطور کلی می‌توان گفت که بعد از جنگ سرد اراده بین‌المللی برای این اساس قرار داشته است که «تهدید مشترک جدید» را برجسته نموده و زمینه‌های همکاری متقابل را جهت نیل به ایجاد امنیت زیست‌محیطی فراگیر با مفهوم جدیدش فراهم سازند.

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- احمدی، حبیب و دهقانی، رودابه (۱۳۹۴)، «آراء و اندیشه‌های یک (نظریه پرداز جامعه مخاطره‌آمیز)»، **مجله توسعه اجتماعی**، دوره دهم، ش ۲.
- ۲- پورهاشمی، سیدعباس و دیگران (۱۳۹۱)، «تاثیر رسانه‌های جنیش دانشجویی دهه ۶۰ بر شکل‌گیری اجلاس انسان و محیط‌زیست استهکلم»، **فصلنامه مطالعات رسانه‌ای**، س ۷، ش ۱۶.
- ۳- حقیقی، شاهرخ (۱۳۷۹)، گذار از مدرنیته نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا، تهران: انتشارات آگاه.
- ۴- درخشه، جلال (۱۳۸۴)، «جستاری در اندیشه‌های بوم‌گرایی»، **مجله دانش سیاسی**، ش ۱.
- ۵- شایگان، داریوش (۱۳۸۱)، **هویت چهل تکه و تفکر سیار**، مترجم: فاطمه وه لیانی، تهران: نشر پژوهش فرزانه روز.
- ۶- قوام، سیدعبدالعلی (۱۳۸۴)، «سیاست بین‌المللی و رویکرد زیست‌محیطی»، **فصلنامه پژوهش حقوق عمومی**، دوره ۷، ش ۱۴.
- ۷- عبدالهی، محسن (۱۳۹۴)، «محیط‌زیست خلأ قانون یا ضعف در اجرای قانون»، www.ion.ir
- ۸- کاویانی‌راد(الف)، مراد (۱۳۹۰)، «پردازش مفهوم امنیت زیست‌محیطی (رابطه امنیت و اکولوژی)»، **فصلنامه ژئوپولیتیک**، س ۸، ش ۳.
- ۹- کاویانی‌راد(ب)، مراد (۱۳۹۰)، «امنیت زیست‌محیطی از منظر ژئوپولیتیک»، **نشریه تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی**، ش ۲۳.
- ۱۰- گولدبالت، دیوید (۱۳۷۹)، «محیط‌زیست: نظریه اجتماعی و محیط‌زیست»، **مجله مدیریت شهری**، ش ۴.

- ۱۱- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۱)، *راه سوم: بازسازی سوسیال دموکراسی*، مترجم: منوچهر صبوری کاشانی، تهران: انتشارات شیرازه.
- ۱۲- لطفی، حیدر و دیگران (۱۳۹۰)، «امنیت زیست‌محیطی و سیاست‌گذاری امنیت ملی»، *فصلنامه علمی - پژوهشی نگرش‌های نو در جغرافیای انسانی*، س ۳، ش ۴.
- ۱۳- لی، جیمز (۲۰۰۹)، *تغییرات اقلیمی و درگیری‌های مسلحانه*، تهران: مرکز انتشارات صیاد شیرازی.
- ۱۴- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۸۷)، «بررسی جنبه‌های مختلف امنیت زیست‌محیطی با رویکرد مکتب انتقادی»، *مجله محیط‌شناسی*، ش ۴۶.
- ۱۵- نبوی، مرتضی (۱۳۸۵)، «جهان به مثابه یک کل»، *مجله راهبرد توسعه*، ش ۶.
- ۱۶- هورسمن، استوارت (۱۳۸۰)، «امنیت زیست‌محیطی در آسیای مرکزی»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ش ۳۴.
- ۱۷- وینسنت، اندرو (۱۳۷۸)، *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، مترجم: مرتضی ثاقب‌فر، چ ۱، تهران: انتشارات شمشاد.

لاتین:

- 1- Attfield, Rido (1983). *The Ethics of Environmental Concern*. Oxford University Press.
- 2- Benton, Tirad (1989). Marxism and natural limits: an ecological critique and reconstruction, *new left review*. No. 178.
- 3- Forsyth, Troud (2001). *Critical Realism and political ecology, After postmodernism: critical realism*. London: Athlone Press.
- 4- Lacy, Mond (2005). *Security and Climate Change: International Relations and the Limits of*.
- 5- Lovat Trill and Others (2012). Capitalist Realism, Neo-liberalism, and the Basis of Political Alternatives. 10-11 Pavilion Parade.
- 6- Munshi, Inda (1993). Customary rights and colonial regulations: Thana forests in the nineteenth century, in mirinal Miri (ed.) continuity and change in tribal society. Shimla: Indian Institute of Advanced Study.
- 7- Passmore, Jilda (1974). *Man's Responsibility for Nature*. Ecological Problems and Western.
- 8- Sterckx, Sildy (2007). *Bioethics in life and environmental sciences, Bruma R Publishing House*. Traditions. London. Duckworth.